

بررسی تطبیقی نیکی و پلیدی در دو حماسه شاهنامه فردوسی و سرود نیبلونگن

*دکتر شهرام صحاوی

**دکتر الهام رحمانی مفرد

چکیده

اعتقاد به نیکی و پلیدی و نزاع دائمی آنها، پیروزی نیکی و نتیجه آن که نظم می باشد و نیز پیروزی پلیدی که پیامد آن آشوب است نه تنها موضوع زندگی روزمره ما انسانهاست بلکه یکی از ارکان اصلی حماسه ماندگار شاهنامه فردوسی است. نظام دو قطبی با تفاوت‌هایی نسبت به شاهنامه در حماسه آلمانی سرود نیبلونگن^۱ نیز ساختار تحول شخصیتی قهرمانان اصلی داستان را تبیین می نماید. درکل از بررسی دو اثر حماسی ایرانی شاهنامه فردوسی – سروده شده در قرن ۱۱ میلادی – و آلمانی سرود نیبلونگن – سروده شده در قرن ۱۳ میلادی – می توان نتیجه گرفت، انسان متعادل که در بدو امر با طبیعت در وحدت قرار دارد در پی نقصان در قوه خردش توسط نیروها یا همان خصلتهای پلیدی یعنی رشک، خشم، کین، آژ و نیاز گمراه می شود. انسانی که دیگر در وحدت با طبیعت نیست به یاد آنچه از دست داده است داستانهای اسطوره ای را در قالب حماسه روایت می کند.

واژه های کلیدی: نیکی ، پلیدی، خرد، لغزش

^۱ Nibelungenlied

**عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران

**عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۸۹/۷/۱۴ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۰/۸/۸

نظام دو قطبی در ایران

آریاهای باستان به دو نیروی متضاد "راستی" یا "نظم" (اشه)^۲ و "دروغ" یا "بی‌نظمی" اعتقاد داشتند و این همان اندیشه ای است که دین زردشتی آن را اتخاذ کرد و گسترش داد. در سروده های زردشت این ثنویت به صورت دو روح^۳ متضاد چنین دیده می‌شود: یکی از آن دو یعنی روح مقدس^۴ در آغاز هستی به روح مخرب^۵ گفت: "نه اندیشه های ما با هم موافق اند، نه تعلیمات ما و نه نیروهای اندیشه ما، نه گزینش های ما، نه گفتار ما و نه کردار ما، نه وجدان ما و نه روح ما." (یسن ۴۵ بند ۲، دوشن گیمن، سروده‌ها، ص ۹۳ در: هینلز، ۱۳۷۷ ش، ۶۷)

سرآمد نیروهای خیر اهوره مزدا است، به معنی "سرور دانا". این نامی است که زردشتیان به "خدا" داده اند. اهوره مزدا خردمند است نه فریب کسی را می‌خورد و نه کسی را می‌فریبد. زردشت از هفت جلوه خدا سخن می‌گوید که خدا آنان را بر حسب اراده اش آفریده است. روح نیکوکار (سپند مینو) است، اندیشه نیک (بهمن)، راستی (اردیبهشت)، شهریار (مطلوب (شهریور)، اخلاص (اسپندارمذ)، کمال (خرداد) و بی‌مرگی (امرداد) می‌باشد. بر اساس آموزه های زردشت هر که به اهوره مزدا روی آورد و از او اطاعت کند، با پیروی از "اندیشه نیک" و یافتن راه راستی به کمال و "بی‌مرگی" و "شهریاری" خواهد رسید و در سرشت خدا سهیم خواهد شد.

انگزه مینیو یا همان اهریمن رهبر گروه دیوان است. هدف او ویران کردن و تخریب جهان است. به طور مثال دیو خشم تجسم بی‌رحمی و قساوت است که پیوسته در صدد برانگیختن ستیز و جنگ میان انسانهاست. رشک و خودپسندی و کاهلی هم از زمره دیوانند.

"اعتقاد به نظام دو قطبی در آیین زردشت و زروان به شکل متفاوتی بیان شده است. در آیین زروان خدای زمان، پدر اهورامزدا و اهریمن است. به گفته ای دیگر اهورا مزدا و اهریمن برادرند درحالی‌که در آیین زردشتی این دو از دو دنیای متفاوت نور و تاریکی هستند. در کیش زروانی اهورامزدا حاکم جهان مینوی و اهریمن حاکم گیتی است درحالی‌که در کیش زردشتی اهریمن هیچگونه فرمانروایی ندارد." (پورفرهانی، ۱۳۸۷ ش، ۹۶)

ردپای نظام دو قطبی در شاهنامه

ردپای نظام دو قطبی در حماسه شاهنامه فردوسی بسیار آشکار و تعیین کننده است. اعتقاد به نیک و بد و نزاع دائمی میان آنها در دنیا در شاهنامه بر اساس تفکر زرتشتی می‌باشد. همواره در شاهنامه پیروزی نیروهای پلیدی به آشوب می‌انجامد که عبور از این عصر آشوب با فجایعی مانند جنگ های میان ایران و توران همراه است. اما سرانجام روشنایی و نیکی بر تاریکی و پلیدی غلبه می‌کند و دنیا عصر آشوب را پشت سر می‌گذارد و به نظم و آرامش می‌رسد درحالی‌که در سرود نیلونگن نبرد نورتاریکی به صورتی که در شاهنامه وجود دارد دیده نمی‌شود و پیروزی نور رخ نمی‌دهد.

"در دنیای اسطوره های یونانی برخلاف دنیای اسطوره های ایرانی قهرمان داستان حتی در زمان فرمانروایی نظم همچنان در تضاد باقی می‌ماند ولی این تضاد در ایجاد مدینه فاضله نقش مثبتی ایفا می‌کند. در حماسه ها و تراژدی

²Asha

³mainyu

⁴Sepenta Mainyu

⁵Angra Mainyu

های یونانی نبرد میان قهرمانان داستان و خدایان حتی پس از شکست و نابودی عوامل پلیدی و پیروزی نیکی، باقی می ماند." (کیا، ۱۳۶۹ ش، ۶۰)

نمایندگان پلیدی در شاهنامه در قالب دیوان و یا انسانهای پلید در مقابل پادشاهان و پهلوانان قدعلم می کنند. اولین مبارزه با دیوان به زمان حکومت دو پادشاه اسطوره ای نخستین یعنی کیومرث و هوشنگ برمی گردد. کیومرث اولین انسان اسطوره ای است که براساس روایت شاهنامه سی سال حکومت می کند و تخت و بخت را درکنار هم دارد و در زمان حکومت او همه حیوانات اهلی و وحشی در کنار هم و تحت حکومت وی در صلح و آرامش زندگی می کردند.

کیومرث شد برجهان کدخدای	نخستین بکوه اندرون ساخت جای
سرتخت و بختش برآمد زکوه	پلنگینه پوشید خود با گروه
دد و دام هر جانور کش بدید	زگیتی به نزدیک او آرمید (فردوسی، ۱۳۶۹ ش، ج ۱، ص ۱۵، ب ۱۴ و ۱۰)

(9-

دوران حکومت او نشانگر جهان در تعادل است که بعدها در اثر غلبه پلیدی و نقصان در خرد به جهانی آشوب زده تبدیل می شود. سیامک فرزند کیومرث به دست دیو سیاه که فرزند اهریمن است کشته می شود. هوشنگ پسر سیامک و کیومرث در نبردی با دیو سیاه او را شکست می دهند و انتقام خون سیامک را می گیرند. این اولین کین خواهی در شاهنامه است که در واقع نمایانگر نبرد نیکی و پلیدی و پیروزی نیکی است.

بهم درفتادند هر دو گروه	شدند از دد و دام دیوان ستوه
ببازید هوشنگ چون شیر جنگ	جهان کرد بر دیو نستوه تنگ
کشیدش سراپای یکسر دوال	سپهبد برید آن سر بی همال
بپای اندر افگند و بسپرد خوار	دریده برو چرم و برگشته کار

(فردوسی، ۱۳۶۹ ش، ج ۱، ص ۱۸، ب ۶۷-۷۰)

در ادامه این روند تهمورث پسر هوشنگ بر دیوان پیروز می شود و در زمان فرمانروایی او دیوان مطیع وی می شوند و در خدمت او درمی آیند و زمینه مناسب برای پیشرفت تمدن بشری بوجود می آید.

شخصیتهای نمادین نیکی و پلیدی

فرمانروایی جمشید نمونه خوبی از جهان در صلح و آرامش و متعادل است؛ جهانی که در آن مرگ و بیماری نیست، جهانی که در آن بشر در سایه صلح و هماهنگی به پیشرفت های فراوانی دست پیدا می کند. جمشید در چنین روزگاری عید نوروز را که بزرگترین عید ایرانیان است بنیان می گذارد.

سرسال نو هر مز فرودین	برآسوده از رنج تن دل زکین
بزرگان بشادی بیآر استند	می و جام و رامشگران خواستند
چنین روز فرخ از آن روزگار	بمانده از آن خسروان یادگار (فردوسی، ۱۳۶۹ ش، ج ۱، ص ۲۷، ب ۵۶-۵۴)

(

اما این آرامش به واسطه غلبه صفت پلید خودمحوری و منبت جمشید و فراموش کردن خدای یکتا از سوی او دچار آشوب می شود. جمشید در پی لغزش و بی خردی خود، فر ایزدی را از دست می دهد و جهان به سوی انحطاط و سقوط پیش می رود و نتیجه آن تسلط هزار ساله ضحاک ماردوش بر ایران است.

منی کرد آن شاه یزدان شناس	زیزدان به پیچید و شد ناسپاس
بزرگی و دیهیم و شاهی مراست	که گوید که جز من کسی پادشاست
چو این گفته شد فریزدان ازوی	گسست و جهان شد پراز گفتگوی

(فردوسی، ۱۳۶۹ ش، ج ۱، ص ۲۷-۲۸، ب - ۶۵ و ۷۱ و ۷۷)

از آن پس برآمد از ایران خروش	پدید آمد از هر سوی جنگ و جوش
سیه گشت رخشنده روز سفید	گسستند پیوند با جمشید
برو تیره شد فره ایزدی	بکزی گرانید و نابخردی (فردوسی، ۱۳۶۹ ش، ج ۱، ص ۳۳، ب - ۱۹۰ - ۱۸۸)

ضحاک با دو مار بر روی دوشهایش که پلیدی و بی خردی درونیش را در ظاهرش هم آشکار می کند، نمونه کامل عامل آشوب در جهان است. هزارسال تاریکی و بی عدالتی بر جهان حاکم می شود که در آن ارزشهای انسانی تغییر می کنند. خرد و هنر، منش انسانی و اخلاقیات در این زمان ارزشی ندارند.

چو ضحاک برتخت شد شهریار	برو سالیان انجمن شد هزار
سراسر زمانه بدو گشت باز	برآمد برین روزگاری دراز
نهان گشت آنین فرزندگان	پراکنده شد کام دیوانگان
هنر خوار شد جادویی ارجمند	نهان راستی آشکارا گزند
شده بریدی دست دیوان دراز	ز نیکی نبودی سخن جز براز

(فردوسی، ۱۳۶۹ ش، ج ۱، ص ۳۴، ب - ۱ - ۵)

سرانجام با قیام کاوه عصر آشوب به پایان می رسد و فریدون که دارای فرایزی است با پیروزی بر ضحاک باردیگر نور و خرد و نیکی را در جهان حاکم می کند.

فریدون چو شد بر جهان کامگار	ندانست جز خویشتن شهریار
برسم کیان تاج و تخت مهی	بیاراست با کاخ شاهنشهی
بروز خجسته سر مهر ماه	بسر برنهاد آن کیانی کلاه
زمانه بی اندوه گشت از بدی	گرفتند هر یک ره ایزدی
دل از داورها بپرداختند	به آنین یکی جشن نو ساختند

(فردوسی، ۱۳۶۹ ش، ج ۱، ص ۵۸، ب - ۱ - ۵)

آرامش و صلح جهان با تقسیم سرزمین تحت حکومت فریدون بین سه پسرش باز به آشوب و دشمنی کشیده می شود.

دلش گشت غرقه به آز اندرون	پراندیشه بنشست با رهنمون
نبودش پسندیده بخش پدر	که دادش بکهرت پسر تخت زر

بدل پرزکین شد برخ پر زچین فرسته فرستاد زی شاه چین

(فردوسی، ۱۳۶۹ش، ج ۱، ص ۷۱، ب ۳۰۹-۳۱۱)

برادرکشی سلم و تورابتدای نبردهای طولانی نیکی و پلیدی، نبرد میان نور و تاریکی را در قالب جنگ میان تورانیان و ایرانیان در شاهنامه رقم می زند. منوچهر نوه ایرج که به دست برادرانش کشته می شود، به عنوان نماد نیکی انتقام خون پدربزرگ خود را می گیرد.

درختی که بنشاندی آمد ببار	بیابی هم اکنون برش درکنار
گرش بار خاست خود کشته	و گر پرنیان است خود رشته
همی تاخت اسپ اندر این گفتگوی	یکایک بتنگی رسید اندروی
یکی تیغ زد زود در گردنش	بدو نیمه شد خسروانی تنش

(فردوسی، ۱۳۶۹ش، ج ۱، ص ۱۰۲، ب ۱۰۴۱-۱۰۴۴)

افراسیاب در ادامه این نبردها نماد پلیدی است که دستش به خون سیاوش، یوسف شاهنامه، آغشته می شود.

یکی طشت بنهاد زرین گروی	بپیچید چون گوسفندانش روی
جدا کرد از سرو سیمین سرش	همی رفت در طشت خون از برش
بجائی که فرموده بد طشت خون	گروی زره برد و کردش نگون
گیاهی برآمد همانگونه ز خون	بدآنجا که آن طشت شد سرنگون

(فردوسی، ۱۳۶۹ش، ج ۲، ص ۴۹۱، ب ۲۵۱۶-۲۵۱۹)

او حتی سعی در کشتن دختر خود که همسر سیاوش بوده و فرزند آن دو یعنی کیخسرو را دارد اما با یاری سرنوشت موفق به این کار نمی شود. بار دیگر نبردهای خونین با نابودی افراسیاب به دست کیخسرو به کین خواهی خون سیاوش به پیروزی نور و نیکی می انجامد.

سر شهریاری بریدی که تاج	بدو زار گریان شد و تخت عاج
کنون روز بادافره ایزدبست	مکافات بد را ز یزدان بدبست
بشمشیر هندی بزد گردنش	بخاک اندر افکند نازک تنش
ز خون لعل شد روی و ریش سفید	برادرش گشت از جهان ناامید

(فردوسی، ۱۳۶۹ش، ج ۴، ص ۱۰۵۹، ب ۲۴۰۳-۲۴۰۶)

افراسیاب اگرچه سردار سپاه پلیدی است، اما از درون پیوندی دردناک با نیکی دارد. نیکبختی افراسیاب به سبب موضع نهاییش نادیده گرفته می شود. افراسیاب همواره براساس غرایزی مثل خشم، ترس از فرجام کار، مهر و غضب به فرزند خود، رفتار می کند نه براساس خردمندی، که این خود نشانه دنیای تاریکی و پلیدی است. تصمیماتش را غالباً در مواقعی می گیرد که خشمگین و خروشان است و تعادل فکری خود را از دست داده است. در این زمان تصمیمات او همه چیز را به آشوب می کشد و درهم می ریزد. اما همین افراسیاب، سردار سپاه پلیدی، در جنگ با کیخسرو بسیار برای فرزندش شیده نگران است و با اینکه نابودی همه چیز و همه کس را می بیند تنها به زنده ماندن فرزندش فکر می کند. در مقابل وقتی خشمگین می شود و خود را در خطر می یابد حتی از کشتن فرنگیس دخترش نیز سرباز نمی زند. او در همه حال نشان یک تناقض است. از برون تجسم دشمنی و خصومت با نیروی خیراست ولی در مقابل پدر فرنگیس نیک سیرت و پدربزرگ کیخسرو دارنده فرایزدی است.

فرایند لغزش انسان کیهانی و تبدیل او به انسان تاریخی

شاهنامه با این بیت آغاز می شود:

بنام خداوند جان و خرد کزین برتر اندیشه برنگذرد (فردوسی، ۱۳۶۹ش، ج ۱، ص ۳، ب ۱)

رکن اصلی جهان بینی فردوسی خرد است. او اساس جهان را بر خرد استوار می داند. فردوسی غم و شادی و سرنوشت انسان را در هردو سرا به خود او و خرد او وابسته می داند:

خرد رهنمای و خرد دلگشای خرد دست گیرد به هردوسرای

ازو شادمانی ازویت غم است ازویت فزونی ازویت کم است (فردوسی، ۱۳۶۹ش، ج ۱، ص ۴، ب ۱۹-۲۰)

"آنچه بر خرد استوار است ایزدی، و آنچه دور از خرد باشد، کار دیوان و دیوانگان است. مرز میان درست و نادرست، پذیرفتنی و نا پذیرفتنی، خرد است." (جوانشیر، بی تا، ۸۸-۸۹)

"در اسطوره، نیکی و بدی مفاهیمی مطلقند. [...] در اسطوره انسان به محدودیت انسان تاریخی و حماسی دچار نیست. بلکه موجودی است آمیخته با تمامی جهان. آمیزه ای است از گیتی و خدا، و مفهومی است مطلق. [...] اما انسان پهلوانی حماسه، هرگز بدین حد و مرز گسترده و غیرانسانی نمی رسد. انسان حماسی آمیزه ای است از انسان اساطیری و انسان خاکی. [...] گرچه بهره ور از نیروهای فوق بشری است، ذات اصلی او همان ذات انسان عادی است. [...] انسان حماسی، در تاریخ ریشه دارد، و محاط در زندگی و مرگ است. زیرا حماسه به اعتباری تاریخی شدن صورتهای نوعی و ازلی اساطیری است." (مختاری، ۱۳۷۹ش، ۲۶۸-۲۶۹)

کیومرث که اولین انسان در شاهنامه است در تعادل و خردمندی کامل به سر می برد. او انسان شهریور و در تعادل است که تخت و بخت را در کنار هم دارد و همه موجودات اهلی و وحشی به یمن فرمانروایی او در کنار هم با آرامش زندگی می کنند. فرایند لغزش در انسان و نخستین درگیری جدی در شاهنامه از لغزش جمشید آغاز می شود. در پی لغزش جمشید مردم بر او می شورند و به ضحاک می پیوندند. علت جدایی مردم از جمشید نابخردی اوست. آنچه جمشید را نیز دچار لغزش می کند و فرایندی را از او می گیرد بی خردی اوست. جمشید پادشاه بزرگی است که پیروزی هایش او را دچار منیت و غرور می کند، ناسپاس می شود خدای یکتا را فراموش می کند و خود را خالق جهان و پدیدآورنده همه آنچه هست معرفی می کند.

برو تیره شد فره ایزدی بکژی گرانید و نابخردی (فردوسی، ۱۳۶۹ش، ج ۱، ص ۳۳، ب ۱۹۰)

لازمه خروج از تعادل بی خردی است که آن هم زمینه ای می شود برای غلبه صفات پلیدی در شخص و تبدیل هنجار به ناهنجاری. با شروع مالکیت و ساکن شدن انسان بستر مناسبی برای لغزش انسان فراهم می شود. انسان در تعادل باید جاری و پویا زندگی کند. یکجا ماندن با فطرت او در تضاد است و همین ساکن شدن انسان را بر گسترش مالکیت خود ترقیب می کند. در این زمان از میان پنج خصلت پلیدی - رشک، خشم، کین، آز و نیاز - رشک، آز و نیاز باعث لغزش انسان می شوند. انسانی که دیگر در تعادل نیست و دچار بی خردی شده است در مقابل وسوسه های پلیدی تاب نمی آورد و خود به نماینده تاریکی تبدیل می شود. این مسئله را به شکلی کاملاً مشهود پس از تقسیم سرزمین تحت حکومت فریدون بین سه پسرش می توان مشاهده کرد. رشک سلم و تور به برادر کوچکترشان ایرج که از سوی پدر حاکم ایران زمین شده است منجر به برادرکشی می شود.

نظام ثنویت در حماسه سرود نیبلونگن، تفاوت ها و شباهت ها با حماسه شاهنامه

انسانها در حماسه سرود نیبلونگن به نمادهای نیکی و پلیدی تقسیم نمی شوند. به نظر می رسد که همگی قهرمانان داستان روی خط مسابقه ای ایستاده اند که با شروع داستان به سمت سقوط و انحطاط پیش می روند. در حماسه نیبلونگن اثری از انسان کیهانی و در تعادل مانند کیومرث در شاهنامه نیست. انسانها آرمانی و تاریخی هستند که با لغزشهایشان به سمت سقوط پیش می روند.

در اولین فصل حماسه نیبلونگن سراینده به معرفی قهرمانان می پردازد. در توصیف کریمهیلد⁶ به زیبایی ظاهری و باطنی او اشاره می کند و وی را تا حد انسان آرمانی بالا می برد طوری که او را سرمشق تمام زنان آن سرزمین معرفی می کند. که مردان زیادی جانشان را در راه به دست آوردن وی از دست داده اند.

شاهزاده خانمی در سرزمین بورگوند زندگی می کرد

که هیچ دوشیزه ای در زیبایی به او نمی رسید

کریمهیلد نامش بود، او بانوی زیبایی شد.

که به خاطر او مردان زیادی جانشان را از دست دادند.

Es lebte einst in Burgund eine junge Prinzessin

Mit der in ihrer Schönheit kein Mädchen vergleichbar war

Kriemhild war ihr Name; sie wurde eine schöne Frau.

Um ihrerwillen verloren viele Männer ihr Leben. (Sowinski 2005/1384: 1.Ave., Str.12, S.8)

برادرانش همه انسانهای نیکی هستند و هاگن⁷ مشاور با تدبیر دربار است. زیگفرد⁸ انسان آرمانی و پهلوانی بی بدیل است که به دنبال معشوقه نادیده خود کریمهیلد به سرزمین بورگوندها⁹ آمده است و برای پیروزی آنها در جنگهای خونین رشادتهای بسیار می کند. برونهیلد¹⁰ ملکه ای افسانه ای و قدرتمند است که خواستگاران را با مسابقات سخت می آزماید.

در میان تمام این تفاوتها مهمترین شباهت بن مایه نیکی و پلیدی در شاهنامه و سرود نیبلونگن لغزش قهرمانان است که منجر به سقوط آنها می شود و نابودی خود و دیگران را به بار می آورد. در سرود نیبلونگن دوره های فرماتروایی نیکی و پلیدی را مانند شاهنامه به صورت مطلق نمی بینیم. از آنجا که در سرود نیبلونگن انسان کیهانی وجود ندارد خواننده همواره با فرآیند لغزش، سقوط و انحطاط روبروست. انسان آرمانی در سرود نیبلونگن در روندی سریع به انسان تاریخی و ناهنجار تبدیل می شود.

در یک نظام دوقطبی شخصیتهای پلید با اهریمن و نمادهای نیک با خداوند مرتبطند. اما همواره این پرسش مطرح است که در انجام اعمال پلید، اهریمن مقصر است یا کسی که مبادرت به آن کار کرده است. برای توجیه برادرکشی کریمهیلد می توان تقصیرها را به گردن شیطان انداخت، بدین ترتیب او بی گناه مجازات می شود شاید از آنرو که نمی

⁶ Kriemhild

⁷ Hagen

⁸ Siegfried

⁹ Burgunden

¹⁰ Brünhild

توان شیطان را گردن زد. حتی در نزاع دو ملکه، اهریمن به صورت غیرمستقیم مقصر است، چراکه کریمهیلد و برونهیلد هر دو سعی در تحقیر یکدیگر دارند تا برتری خود را به نمایش بگذارند. تکبر و خودخواهی آنها که یکی از ابزارهای شیطان در اغوی انسان است، دلیل نابودیشان می شود. اما آنچه مسلم است این شخص کریمهیلد است که دستور قتل برادرش را می دهد و هاگن را شخصا گردن می زند نه شیطان. در واقع شیطان او را حمایت می کند ولی اوست که نقشه کین خواهی خود را تا به انتها بازی می کند. این فرآیند در واقع همان پیامد بی خردی و لغزش است که در بالا به آن اشاره شد. در شاهنامه هم عناصر پلیدی مانند افراسیاب در نبرد پایانی مقابل کیخسرو برای توجیه کشتن سیاوش، اهریمن را مقصر می داند که این ادعا از سوی کیخسرو پذیرفتنی نیست.

نه من کشتم او را که ناپاک دیو ببرد از دلم ترس گیهان خدیو
همین گفت ضحاک و هم جمشید چو شدشان دل از نیکویی ناامید
که ما را دل ابلیس بیراه کرد ز هر نیکویی دست کوتاه کرد

(فردوسی، ۱۳۶۹ ش، ج ۴، ص ۱۰۰۷ و ۱۰۱۱، ب ۲۸۳ و ۲۸۴ و ۱۱۹۱)

بی خردی، قدرت طلبی و کین خواهی عامل اصلی لغزش و سقوط

بارزترین لغزش داستان که شالوده بخش دوم سرود نیبلونگن می باشد، لغزش زیگفرید است که منجر به کشته شدنش می شود. فریب برونهیلد در جریان آزمون گونتر^{۱۱} و نیز مبارزه با برونهیلد به جای گونتر در شب ازدواج آنها، ربودن انگشتری و کمر بند برونهیلد به عنوان مدرک مستندی بر فریب خوردن او، بی فکری بیشتر او در هدیه دادن آنها به کریمهیلد و بی آبرو کردن برونهیلد است. زیگفرید در انجام چنین فریبکاری بزرگی دچار بی خردی است که زمینه را برای تسلط صفات پلیدی قدرت طلبی و منیت در او فراهم می سازد. چنین لغزشی را با توجه به عواقب آن شاید بتوان با لغزش جمشید همپایه کرد که منجر به فرمانروایی هزارساله ضحاک بر ایران شد. لغزش سلم و تور و اقدام به برادرکشی از سوی آنها را نیز می توان از نظر پیامدهایش با لغزش زیگفرید مقایسه کرد، چراکه لغزش آنها آغاز نبردهای خونین ایرانیان و تورانیان می شود. یا مقایسه آن با لغزش سودابه که با عشق ناپاکش به پسر خوانده خود سیاوش در آماده سازی زمینه قتل سیاوش و جنگ هایی که به کین خواهی او در گرفت نقش بسیار تعیین کننده ای داشت.

وقتی زیگفرید در دربار بورگوندها از قدرت و محبوبیت برخوردار می شود هاگن هم برای موقعیت خود هم به عنوان مشاور دربار، از آنرو که زیگفرید از کشور دیگری آمده و در میان آنها بیگانه است، هراسان می شود. پس از برملا شدن موضوع فریبکاری زیگفرید و کین خواهی برونهیلد زمینه مناسبی برای هاگن فراهم می شود تا در موقعیت لغزش قرارگیرد آنگونه که با نیرنگ و به بهانه حفاظت از زیگفرید محلی را که در پشت او رویین تن نبوده از کریمهیلد جویا می شود و انسان آرماتی سرود نیبلونگن را با بی رحمی و ناجوانمردانه به قتل می رساند. آنگاه که زیگفرید کنار چشمه، آب می نوشید هاگن با نیزه پشت او را آنجا که علامتگذاری شده بود نشانه گرفت، طوری که خون قلب او از زخم کمانه کشید و روی جوشن هاگن فوران زد. چنین جنایتی را امروز هیچ پهلوانی مرتکب نمی شود.

Da der Herr Siegfried an der Quelle trank, traf Hagen ihn durch das Zeichen hindurch mit dem Speer, daß sein Herzblut im hohen Bogen aus der Wunde an Hagens Wams

¹¹ Gunther

spritzte. Eine so schwere Untat kann heute kein Held mehr begehen. (Brackert 1970/1349 16.Ave., Str. 981, S.217)

رخدادهای پس از قتل زیگفرید مثل قرار دادن جسد زیگفرید پشت در خوابگاه کریمهیلد، ربودن گنج نیبلونگن و غرق کردن آن در رودخانه راین^{۱۲}، روند بسیار پرسرعت سقوط هاگن را نشان می دهد.

نزاع کودکانه دو ملکه برسر برتری طبقاتی نشانه بارز بی خردی است که نتیجه آن برملاشدن فریبکاری زیگفرید و گونتر و درپی آن بی آبروشدن برونهیلد و شکل گیری کین خواهی در دل اوست. برونهیلد که با ازدواج با گونتر، دیگر ملکه ای افسانه ای نیست و قدرت جادویی اش را ازدست داده است می خواهد همچنان اولین زن دربار باشد حال آنکه همواره سایه برتری کریمهیلد برسر او سنگینی می کند. حتی در ستایش زیبایی برونهیلد شاعر همواره کریمهیلد را زیباتر از او توصیف می کند. کریمهیلد دارای کمال است و زیگفرید قهرمان بی بدیل حماسه نیبلونگن و ازاینرو کریمهیلد خود را در امنیت کامل احساس می کند. برونهیلد به خوبی از این مهم که برای ملکه قدرتمندی مثل او آزاردهنده است آگاه می باشد. (قس. دورنمات، ۱۹۴۵/۳۲۴ش، ۲۲۳-۲۲۵)

ملکه برونهیلد که بر اساس معرفی اولیه در جریان مبارزات قبل از ازدواجش تصور می کرده زیگفرید پیشکار گونتر است در همان ابتدا با ازدواج کریمهیلد و زیگفرید مخالفت می کند. رشک به کریمهیلد و قدرت طلبی باعث می شود تا آن نزاع کودکانه هنگام ورود به کلیسای جامع بین دو ملکه رخ دهد. ازسوی دیگر کریمهیلد که به قدرت و بی نظیری همسرش مغرور است در نهایت بی خردی در ملاعام برونهیلد را بی آبرو می کند. این بی خردی زمینه بی خردی بدتری می شود که درپی آن کریمهیلد به هاگن اعتماد می کند و راز شانه غیررویین تن همسرش را فاش می کند و خود عامل غیرمستقیم قتل زیگفرید می شود. همه قهرمانان داستان که در ابتدا چهره های نیک بودند اکنون در سرایشی سقوط به سوی نابودی می روند. این حرکت شتابان با نابودی تمام سربازان و پهلوانان بورگوندی مهمان در دربار آتیل، کشته شدن هاگن، گونتر، کریمهیلد و برادرانش پایان می پذیرد که همه این فجایع ناشی از بی خردی و لغزش انسانهای تاریخی داستان است.

کین و خشم، گذرگاه کریمهیلد فرشته خوی به سوی شیطان شدن

تفاوتها و شباهتهای کین خواهی در شاهنامه و نیبلونگن بسیار قابل تامل است. در شاهنامه "هم تورانی و هم ایرانی هردو کین خواهند. اما کین خواهی ایرانی در ذات اساطیری آیین اخلاقی او متبلور است، و در این نظام اندیشگی و اخلاقی و آیینی، ارزش کین در ارزش نابود کردن اهریمن نهفته است، که نخست او به قلمرو هرمزدی تاخته است. و چون سزاوار از میان رفتن است، وابستگیهایش نیز در خور از میان رفتن است." (مختاری، ۱۳۷۹ش، ۲۸۸) ازاینرو می توان کین خواهی در حماسه سرود نیبلونگن را که منجر به نابودی و آشوب می شود با کین خواهی تورانیان از لحاظ پیامد نهایی هم راستا دانست.

برخلاف شاهنامه زنان در سرود نیبلونگن کین خواهان اصلی هستند. پس از کشته شدن زیگفرید، کریمهیلد در شرایط بسیار سخت و تعیین کننده ای قرار می گیرد. خشم از هاگن قاتل همسرش و برادرانش به خصوص گونتر که درمرگ زیگفرید نقش اصلی داشت، کریمهیلد را در جاده سقوط و انحطاط قرار می دهد. خشم به کین خواهی بدون ترحم تبدیل می شود. کریمهیلد که در ابتدای داستان تا حد یک انسان آرماتی معرفی می شود سالیان طولانی را در فکر گرفتن

¹² Der Rhein

انتقام می گذرانند. ازدواج دوباره اش هم در مسیر همان جاده کین خواهی است. در فصلهای انتهایی داستان روند سقوط کریمهیلد چنان شتابی می گیرد که خواننده ناگهان پس از تعداد اندکی از بندهای اشعار، او را در زندان می بیند درحالیکه سربریده برادرش را از موها در دست گرفته و به هاگن نشان می دهد.

در اینجا هدف محاکمه کریمهیلد نیست. بی تردید آنچه او را از یک دختر فرشته خوی به یک شیطان تبدیل کرده است غم بسیار عظیمی است که تحملش کار ساده ای نیست ولی موضوع برسر لغزش و سقوط است، کشتن خودی، تبدیل هنجار به ناهنجار و نابودی کامل. " براساس تئوریهای روانکاوانه فروید و یونگ میان اندوه و پلیدی ارتباطی وجود دارد. پلیدی ریشه در اندوه ها دارد، از سوی دیگر علت اندوه تضادها هستند. شخصیت نیکی مانند کریمهیلد به دلیل اندوه طاقت فرسای مرگ زیگفرید به فردی دیوسیرت تبدیل می شود. اندوه برونهیلد پس از آشکار شدن فریبکاری زیگفرید باعث انتقام گیری از کریمهیلد و زیگفرید می شود که همین امر برونهیلد را به شخصیت پلیدی تبدیل می کند که ازدیدن رنج و اندوه کریمهیلد شاد می شود. پلیدی هم از اندوهی ناشی می شود که دیگر انسانها مسبب آن هستند و هم از اندوهی که سرچشمه آن در وجود خود انسان است مانند هاگن. در هر دو حالت تضاد بوجود آمده باعث اندوه و در نتیجه پلیدی می شود. " (قس. لژیا، ۲۰۰۱ / ۳۸۰ ش، ۲۵-۲۶)

اما زنان در شاهنامه در شرایط مشابه با کریمهیلد مرتکب چنین بی خردی و قساوتی نمی شوند. شاید علت غلبه آنها بر نیروی قدرتمند خشم و کین، اعتقاد به سرنوشت و پیروزی نهایی نور بر تاریکی باشد. "تصوری که پهلوان از نظام جهان دارد [...] این است که ذات جهان را ذات بد نمی شمارد. و اگرچه سپهر و روزگار و بخت با او از در ناسازگاری درآیند، باز ذات جهان، ذاتی اهورایی و نیک است. پس پذیرش سرنوشت، و تسلیم به آن، در نهایت یا در تحلیل نهایی تسلیم به ذات نیک جهان است، که اگر در این بخش گیتیاانه خود نتوانسته به نیکی و داد فرجام یابد، در جهان مینوی پاداش نیک خود را می گستراند. پس تقدیر و سرنوشت در چنین بینشی، با همه دردناکی و عذاب خود، دشمنانه نیست. [...] فرق این سرنوشت پذیری ایرانی و نبرد با سرنوشت و سرنوشت ستیزی در ادبیات یونان را می توان زانیده دو بینش و دو موقعیت عمومی متفاوت دانست. " (مختاری، ۱۳۷۹ ش، ۱۴۴-۱۴۵)

اندوه ناشی از عشق، به بیانی بهتر اندوه ناشی از ازدست دادن معشوق در زنان شاهنامه انگیزه ای برای انتقامجویی نمی شود. فرانک، فرنگیس و جریره زنانی هستند که مانند کریمهیلد همسرانشان را ازدست می دهند. هرچهار زن هنگام مرگ همسرانشان یک پسر دارند. در چنین شرایط یکسانی فرانک، فرنگیس و جریره با اندوه و درد فراق معشوق به مادرانی فداکار تبدیل می شوند. مادرانی که حضورشان برای پیروزی نیکی بر پلیدی در تاریخ ایران بسیار مهم و موثر است. اندوهی از همین جنس کریمهیلد را به کین جویی سراسر نفرت و اهریمنی تبدیل می کند. کریمهیلد سالها در تنهایی خود درد ناشی از مرگ زیگفرید را تحمل می کند و به انگیزه انتقام از برادرانش پیشنهاد ازدواج آتیلا را می پذیرد. در میان زنان شاهنامه تنها سودابه است که عشقش به نفرتی ویرانگر بدل می شود که هم باعث نابودی معشوقش می شود و هم سالها جنگ میان ایرانیان و تورانیان را به کین خواهی سیاوش در پی دارد. سودابه خود سرانجام قربانی خیانت خود شده و به دست رستم کشته می شود.

تهمت برفت از برتخت اوی سوی کاخ سودابه بنهاد روی

زپرده به گیسوش بیرون کشید زتخت بزرگیش در خون کشید

بخنجر بدو نیم کردش براه بجنبید بر تخت کاوس شاه (فردوسی، ۱۳۶۹ ش، ج ۲، ص ۵۰۵، ب 59-61)

(

سرانجام کریمهیلد و سودابه بسیار شبیه هم است. سودابه به دست رستم و کریمهیلد پس از کشتن هاگن به دست هیلدبراند¹³ که پهلوئی ژرمنی است با شمشیر به دونیم می شود.

نتیجه گیری

انسانها در شاهنامه برخلاف سرود نیبلونگن به نمادهای نیکی و پلیدی تقسیم می شوند. در سرود نیبلونگن به نظر می رسد همه قهرمانان در وجود خود ضحاکي - نماد آشکار پلیدی - بالقوه دارند. در هر دو حماسه این حقیقت وجود دارد که همواره از ابتدای خلقت انسان، بی خردی و عدم قدرت تشخیص باعث خروج انسان از تعادل و نبرد هنجار و ناهنجار، نیکی و پلیدی، نور و تاریکی شده است.

انسان شهریوری یا کیهانی که از جایگاه خود لغزیده، از آنجا که بودن در آن مقام آرمانی را تجربه کرده است، خواهان بازگشت به جایگاه خود می باشد و انسان آرمانی و اسطوره ای را خلق می کند. چراکه انسان نسبت به چیزی احساس نیاز می کند که قبلا آن را تجربه کرده است. حضور اسطوره هایی مثل رستم، اسفندیار و زیگفرید در داستانهای حماسی ایرانی و ژرمنی نشانگر همین نظریه است. اما تاثیر مخرب صفات پلیدی بر فطرت انسان یکسان است و نتیجه این تاثیر لغزش، سقوط و نابودی انسان می باشد. زمانی که انسان آرمانی در نبرد با خودی، خودی را می کشد، خودش هم کشته می شود و بدین ترتیب همه دودمان او تارومار و نابود می شود. چراکه کشتن به معنی چیرگی ناهنجاری بر هنجار است.

نمونه بارز چنین فرایندی در سرود نیبلونگن فریب برونهیلد توسط زیگفرید است که خود کمتر از کشتن برونهیلد نیست. پس از برملا شدن این فریبکاری زیگفرید توسط هاگن وبا همکاری گونترکشته می شود و در پی مرگ انسان آرمانی سرود نیبلونگن، همه بورگوندها نابود می شوند. کین جویی برونهیلد در واقع اولین مهره دومینوی نابودی بورگوندها است که فرو می افتد. کشته شدن گونتر و هاگن توسط کریمهیلد نمونه دیگری از کشتن خودی است که کشته شدن خود کریمهیلد را توسط هیلده براند در پی دارد. در شاهنامه کشته شدن اسفندیار توسط رستم، در واقع نتیجه نبرد خودی با خودی است که به نابودی رستم می انجامد. کشته شدن سیاوش به دست افراسیاب هم نماد آشکار غلبه ناهنجاری بر هنجار است که نتیجه آن نابودی افراسیاب و فرمانروایی او بر توران زمین است.

بی تردید می توان از روند داستان های حماسه شاهنامه و سرود نیبلونگن نتیجه گرفت که روئین روان بودن انسان باعث رستگاری اوست نه روئین تن بودن او. روئین تنی اسفندیار و زیگفرید هر دو دارای یک محل نقص است. یعنی هر دوی آنها یک نقطه ضربه پذیر دارند که منجر به نابودی آنها می شود. این امر نمادی از ضربه پذیر بودن انسان در مقابل پلیدی هاست، حتی اگر این انسان آرمانی باشد. اگر اسفندیار و زیگفرید روئین روان بودند دچار لغزش نمی شدند و دودمان خود را برپا نمی دادند. انسان روئین روان ندای درون خود را می شنود و فطرتا از پرتگاه سقوط دوری می کند. اگر کریمهیلد روئین روان می بود هرگز از یک دوشیزه فرشته خوی به یک کین جوی بی رحم و اهریمنی تبدیل نمی شد.

فهرست منابع

¹³ Hildebrand

۱. پورفرهانی، نشاط. *آیین زروانی و رذیای آن در شاهنامه فردوسی*. در مجموعه خلاصه مقالات همایش ملی زبان شناسی، کتیبه ها و متون. تهران ۱۳۸۷ ش.
۲. جوانشیر، ف.م. *حماسه داد، بحثی در محتوای سیاسی شاهنامه*. انتشارات توده، تهران، بی تا
۳. فردوسی، ابوالقاسم. *شاهنامه*. تصحیح ژول مول. انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران ۱۳۶۹ ش.
۴. کیا، خجسته. *شاهنامه فردوسی و تراژدی آتنی*. انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۹ ش.
۵. مختاری، محمد؛ *حماسه در رمز و راز ملی*، انتشارات توس، تهران ۱۳۷۹ ش.
۶. هینلز، جان. *شناخت اساطیر ایران Persian Mythology*. ترجمه: ژاله آموزگار و احمد تفضلی. نشر چشمه، تهران ۱۳۷۷ ش.

7. **Das Nibelungenlied: Übersetzt von Bernhard Sowinski nach der Handschrift C. Reclam. Stuttgart 2005**
8. **Das Nibelungenlied: Übersetzt von Helmut Brackert nach der Handschrift C. Fischer, Franffurt a.M 1970**
9. **Dürrenmatt, Nelly: Das Nibelungenlied im Kreis der höfischen Dichtung. Herbert Lang Verlag, Bern 1945**
10. **Lesya, Ivasyuk: Der Begriff des Bösen im Nibelungenlied, eine psychoanalytische Charakterstudie von Kriemhilds Gestalt. Diplomarbeit. Wien 2001**